

تابلو

در آسمانی که
برپهنه ی بوم کشیده ام
هیچ پرنده ای
پر نمی زند
جز پرنده ی دلم
که با بال های شکسته
هنوز هم
مشتاق پریدن است

دسامبر ۲۰۰۴

یاقوت شکسته

پس می گیرم
دلم را
از دست های گهرناشناس دوست
می نشانم اش
چون نگین
بر تارک گل واژه های شعر
عجب تلالویی دارد
یاقوت شکسته
بر حلقه های نور

نوامبر، ۲۰۰۴

شب‌نم

حیاط خلوت ام
سرش سخت
با بوته های سبز
و
علف های هرز
گرم است
که نمی بیند
شب‌نمی که می چکد
بر گل های کاغذی
اشک ستاره ای است
که افول می کند
در اطاق خواب من
هر صبح

آگوست ۲۰۰۵

سکوت

در خلوت ام قیامتی است
که اگر
بمب سکوت هم بیاندازی
منفجر نمی شود
نه ..
نگران صدای خود مباش
خار زبان تو

آن قدرها هم که فکر می کنی

شبیه سوزن نیست

سپتامبر، ۲۰۰۴

گل سرخ

پرسید؟

به گونه هایت چه می زنی

که همیشه سرخ

به رنگ گل محمدی است

گفتم،

نشنیده ای مگر؟

که روزگار هم

دست بزن دارد

گل های سرخ باغ نیز

همه از

چکه های دلم

رنگ خون گرفته اند

ببین !

نوامبر ۲۰۰۴

ململ

تا کم می شود

سایه ی خورشید

از سر زمین

پهن می شود

ململ خیال تو

بر روی تخت من

اکتبر ۲۰۰۶

کویر

کویر باران ندیده
دل تنگ آب نیست
تا نور هست

تا هوا هست

* * * * *

بی آغوش مرد .. و
نوازش یار هم
می شود

تمام هراس ام
از شکستن قلم .. و
قحطی کاغذ است

دسامبر، ۲۰۰۴

گردن بند

بغض هایی که
یک عمر مهار کرده
دانه دانه
در گلو بستم
امروز
گردن بند عتیقی است
که زار می زند بر تنم

۲۰۰۲

حلقه

النگوهایم
دیگر صدا نمی دهند
آن ها را
بر دست دختری ریختم
که قلّه های سهل الوصول را
از دور
نشانه کرده بود
شاید زمان دویدن
زنانگی اش را صدا کنند
از من گذشته است
مچ هایم نیز
چون انگشتانم
دیربست
اسیر حلقه ی
هیچ زنجیری نمی شوند

زنانگی ام را
سالیان درازی است
در پشت
قلّه های صعب العبور عشق
جا گذاشته ام